

آیه ۶۲ - ۶۳

آیه و ترجمه

ان هذا لهو القصص الحق و ما من اله الا الله و ان الله لهو العزيز الحكيم
فان تولوا فان الله عليم بالمفسدين

ترجمه :

۶۲ - این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است). و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست، و خداوند توانا و حکیم است.

۶۳ - اگر (با این همه شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق) روی گردانند، (بدان که طالب حق نیستند، و) خداوند از مفسدهجویان، آگاه است.

تفسیر :

داستانهای راستین

در آیات فوق پس از شرح زندگی مسیح به عنوان تاکید هر چه بیشتر می فرماید: اینها سرگذشت واقعی مسیح است نه ادعاهائی همچون الوهیت مسیح یا فرزند خدا بودنش (ان هذا لهو القصص الحق). نه مدعیان خدائی او سخن حقی می گفتند و نه آنهایی که - العیاذ بالله - فرزند نامشروعش می خوانند حق آن است که تو آوردی و تو گفتی او بنده خدا و پیامبر بود که با یک معجزه الهی از مادری پاک، بدون پدر تولد یافت. باز برای تاکید بیشتر می افزاید: و هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست (و ما من اله الا الله).

و خداوند یگانه قدرتمند و توانا و حکیم است و تولد فرزندی بدون پدر در برابر قدرتش مساله مهمی نیست (و ان الله لهو العزيز الحكيم)

آری چنین کسی سزاوار پرستش است نه غیر او.

واژه «قصص» مفرد است و به معنی قصه می باشد و در اصل از

ماده «قص» (بر وزن صف) به معنی جستجوی چیزی کردن گرفته شده، مثلاً در داستان موسی بن عمران می خوانیم: «و قالت لاخته قصیه»، مادر موسی به خواهرش گفت: به جستجوی موسی پرداز. و اینکه تلافی خون را قصاص می گویند به خاطر آن است که جستجوی حق صاحب خون در آن می شود سرگشته و تاریخ پیشینیان را که حالات و ماجراهای زندگی آنها را جستجو می کند نیز قصه می گویند. از آنچه در بالا گفته شد معلوم شد که مشار الیه در هذا سرگذشت مسیح است نه قرآن مجید یا مجموعه تاریخ انبیاء. در آیه بعد کسانی را که از پذیرش این حقایق سر باز میزنند مورد تهدید قرار داده، می فرماید: اگر (با این همه دلایل و شواهد روشن باز هم) روی برگردانند (بدان که در جستجوی حق نیستند و فاسد و مفسدند) زیرا خداوند از مفسدان آگاه است (فان تولوا فان الله علیم بالمفسدین). مسلم است جمعیتی که پس از آن همه استدلالات منطقی قرآن درباره مسیح و همچنین عقبنشینی از دعوت به مباحله تسلیم حق نشوند و باز هم به گفتگوهای لجوجانه خود ادامه دهند (حق جو) نیستند بلکه (مفسده جویانی) هستند که هدف آنها تخدیر عقاید صحیح مردم است و مسلماً خداوند آنها را میشناسد و از نیاتشان با خبر است و به موقع آنان را کیفر خواهد داد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۳

آیه ۶۴

آیه و ترجمه

قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون

ترجمه :

۶۴ - بگو: «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما، بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هر گاه (از این دعوت،) سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم!»

تفسیر :

دعوت به سوی وحدت

قرآن نخستین بار در ضمن آیات گذشته مسیحیان را دعوت به استدلال منطقی کرد و پس از مخالفت دعوت به مباهله نمود و چون دعوت به مباهله به مقدار کافی در روحیه آنها اثر گذاشت به دلیل اینکه حاضر به مباهله نشدند و شرایط ذمه را پذیرفتند بار دیگر از این آمادگی روحی استفاده کرده، مجدداً شروع به استدلال می‌کند - ولی این استدلال با استدلالات سابق تفاوت فراوان دارد.

در آیات گذشته دعوت به سوی اسلام با تمام خصوصیات بود ولی در این آیه دعوت به نقطه‌های مشترک میان اسلام و آیینهای اهل کتاب است روی سخن را به پیامبر کرده، می‌فرماید: بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خداوند یگانه به خدائی نپذیرد (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك)

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۴

به لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله).

در واقع قرآن با این طرز استدلال به ما می‌آموزد، اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس با شما همکاری کنند بکوشید لا اقل در اهداف مهم مشترک همکاری آنها را جلب کنید و آن را پایهای برای پیشبرد اهداف مقدستان قرار دهید.

آیه فوق یک ندای وحدت است در برابر تمام مذاهب آسمانی به مسیحیان می‌گوید: شما مدعی «توحید» هستید و حتی می‌گویید مساله «تثلیث» (اعتقاد به خدایان سه‌گانه) منافاتی با «توحید» ندارد و لذا قایل به وحدت در تثلیث می‌باشید.

و همچنین یهود در عین سخنان شرک آمیز عزیر را فرزند خدا پنداشتند مدعی توحید بوده و هستند.

قرآن به همه آنها اعلام می‌کند: ما و شما در اصل توحید مشترکیم بیایید دست به دست هم داده این اصل مشترک را بدون هیچ پیرایه‌های زنده کنیم و از تفسیرهای نابجا که نتیجه آن شرک و دوری از توحید خالص است خودداری نمائیم.

جالب اینکه در این آیه با سه تعبیر مختلف روی مساله یگانگی خدا تاکید شده است اول با جمله «الا نعبد الا الله» (جز خدا را نپرستیم) و بعد با جمله «لا

نشرک به شیئا» (کسی را شریک او قرار ندهیم) و سومین بار با جمله و «لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله» (بعضی از ما بعضی دیگر را به خدائی نپذیرد).

ضمناً جمله اخیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که مسیح یکی از افراد انسان و هم نوع ما است نباید او را به خدائی شناخت. این احتمال نیز وجود دارد که: بعضی از علمای منحرف اهل کتاب از مقام خود سوء استفاده می کردند و حلال و حرام خدا را به دلخواه خویش تغییر میدادند و دیگران از آنها پیروی می کردند. توضیح اینکه: از آیات قرآن استفاده می شود که در میان علمای اهل کتاب

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۵

جمع می بودند که احکام خدا را طبق منافع یا تعصیبات خود تحریف می کردند، و از نظر منطق اسلام کسی که از چنین افرادی دانسته پیروی بدون قید و شرط کند یک نوع عبودیت و پرستش نسبت به آنها انجام داده است. دلیل این موضع روشن است زیرا قانونگزاری و تشریع حلال و حرام مربوط به خدا است هر کس دیگری را در این موضوع صاحب اختیار بداند او را شریک خدا قرار داده است.

مفسران در ذیل این آیه چنین نقل کرده اند که: عدی بن حاتم که قبل از مسیحی بود و سپس اسلام آورد بعد از نزول این آیه از کلمه «اربابا» (خدایان) این چنین فهمید که قرآن می گوید اهل کتاب بعضی از علمای خود را می پرستند، لذا به پیغمبر عرض کرد: ما هیچگاه در زمان سابق علمای خود را عبادت نمی کردیم! پیامبر فرمود: آیا میدانستید که آنها به میل خود احکام خدا را تغییر می دهند و شما از آنها پیروی میکردید؟ عدی گفت: آری. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این همان پرستش و عبودیت است! در حقیقت اسلام بردگی و استعمار فکری را یک نوع عبودیت و پرستش می داند و به همان شدتی که با شرک و بت پرستی مبارزه می کند با استعمار فکری که شبیه بت پرستی است نیز می جنگد.

ولی باید توجه داشت که «ارباب» صیغه جمع است بنابراین نمیتوان تنها از این آیه نهی از پرستش عیسی را استفاده کرد ولی ممکن است منظور از آیه هم نهی از عبودیت مسیح باشد و هم از عبودیت دانشمندان منحرف! سپس در پایان آیه می فرماید: اگر آنها (بعد از این دعوت منطقی به سوی

نقطه مشترک توحید باز) سر تابند و رویگردان شوند بگویند گواه باشید که ما مسلمانیم و تسلیم حق هستیم و شما نیستید (فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون).

بنابراین دوری شما از حق در روح ما کمترین اثری نمیگذارد و ما همچنان به راه خود یعنی راه اسلام ادامه خواهیم داد تنها خدا را میپرستیم و تنها قوانین او را به رسمیت می‌شناسیم و بشر پرستی به هر شکل و صورت در میان ما نخواهد بود.

نکته :

نامه‌های پیامبر به زمامداران جهان

از تواریخ اسلامی استفاده می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هنگامی که اسلام در سرزمین حجاز به اندازه کافی نفوذ کرد (مخصوصاً بعد از نزول آیه فوق و دعوت به همکاری در امر توحید که قدر مشترک همه ادیان آسمانی است) نامه‌های متعددی برای زمامداران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه‌ها مخصوصاً روی آیه فوق تکیه فرمود که ذیلاً به بعضی از این نامه‌ها از نظر اهمیت موضوع و چگونگی دعوت به این اصل مشترک اشاره می‌شود.

۱ - نامه به مقوقس

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد بن عبد الله الى المقوقس عظيم القبط، سلام على من اتبع الهدى، اما بعد فاني ادعوك بدعاية الاسلام، اسلم تسلم، يؤتك الله اجرک مرتين، فان توليت فانما عليك اثم القبط «يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون»:

«به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، از محمد فرزند عبد الله، به مقوقس

بزرگ قبطیان. درود بر پیروان حق باد، من تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم، اسلام آور تا سالم بمانی، خداوند به تو دو بار پاداش دهد (یکی برای ایمان آوردن خودت، و پاداش دیگر برای کسانی که از تو پیروی کرده، ایمان

می آورند). و اگر از پذیرش اسلام سر باز زنی گناه قبطیان بر تو خواهد بود
«ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت میکنیم، به این که غیر
از خداوند یگانه را نپرستیم، و کسی را شریک او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعض
دیگر را به خدایی نپذیرد، و هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند بگوئید گواه
باشید که ما مسلمانیم».

هنگامی که «مقوقس» پست زمامداری مصر را به عهده داشت و پیامبر
اسلام برای زمامداران و بزرگان جهان نامه میفرستاد، و آنها را به سوی اسلام
دعوت میکرد، از جمله «حاطب بن ابی بلتعه» رامامور ساخت تا نامه‌های به
«مقوقس» رهبر مصر برساند.

سفیر پیامبر رهسپار مصر شد و اطلاع پیدا کرد که زمامدار مصر در اسکندریه
است، مامور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با وسایل مسافرتی آن روز وارد
اسکندریه شد، و خود را به کاخ «مقوقس» رسانید و نامه را به او داد،
مقوقس نامه را باز کرد، خواند و مقداری فکر کرد سپس گفت: اگر راستی
محمد فرستاده خدا است چرا مخالفان او توانستند وی را از زادگاه خود بیرون
کنند، و ناچار شد در مدینه سکونت گزیند، چرا به آنها نفرین نکرد تا نابود
شوند؟

فرستاده پیامبر در جواب چنین گفت: عیسی رسول خدا بود و شما نیز
به حقانیت او گواهی می‌دهید، هنگامی که بنی اسرائیل نقشه قتل او
را کشیدند چرا وی درباره آنها نفرین نکرد تا خدا آنها را هلاک کند؟!

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۸

مقوقس در برابر این منطق شروع به تحسین نمود و گفت: «احسنت انت
حکیم من عند حکیم»: «آفرین بر تو، مرد فهمیده‌ای هستی که از طرف
شخص فهمیده‌ای آمده‌ای».

«حاطب» سپس چنین اضافه کرد: پیش از شما کسی (یعنی فرعون) در این
کشور حکومت میکرد که مدتها به مردم خدائی میفروخت، خدا او را نابود
ساخت تا زندگی وی برای شما مایه عبرت گردد، ولی شما کوشش کنید که
زندگیتان برای دیگران موجب عبرت نگردد!

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را به آیین پاکی دعوت نمود و
قریش با او سرسختانه مبارزه کردند، جمعیت یهود با کینه‌توزی خاص با او به
مقابله برخاستند، و نزدیک‌ترین افراد به اسلام مسیحیان هستند، به جانم

سوگند همان طور که موسی نبوت حضرت مسیح را بشارت داد، حضرت مسیح نیز، مبشر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، ما شما را به سوی اسلام دعوت میکنیم همانطور که شما پیروان تورات را به انجیل دعوت نمودید، هر ملتی که دعوت پیامبر حقی را بشنود باید از او پیروی کند، من ندای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به سرزمین شما رسانیدم شایسته است که شما و ملت مصر به این دعوت پاسخ گوئید، «حاطب بن ابی بلتعه» مدتی توقف کرد تا پاسخ نامه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را دریافت دارد.

چند روز گذشت، روزی «مقوقس»، «حاطب» را به کاخ خود فرا خواند، از او خواست تا توضیح بیشتری درباره اسلام در اختیار او بگذارد. حاطب در پاسخ او گفت: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را به پرستش خدای یگانه دعوت می کند، و دستور می دهد مردم شبانه روز پنج بار با پروردگار خود از نزدیک ارتباط پیدا کنند، نماز بگذارند، و یک ماه را در سال روزه بدارند و خانه خدا (مرکز توحید) را زیارت کنند، به پیمان خود وفادار باشند، و از خوردن خون و مردار دوری کنند، و مقداری از خصوصیات زندگی پیامبر اسلام را نیز برای او شرح داد.

«مقوقس» گفت: اینها نشانه های خوبی است، من تصور میکردم که خاتم

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۹۹

پیامبران از سرزمین شام که سرزمین پیامبران است ظهور خواهد کرد اکنون بر من روشن شد که او از سرزمین حجاز برانگیخته شده است.

سپس به نویسنده خود دستور داد تا نامه های به عربی به این مضمون برای پیامبر بنویسد: «به محمد فرزند عبد الله از مقوقس بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم، و حقیقت دعوت تو را دریافتم، من میدانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور مینمودم او از منطقه شام برانگیخته می شود، من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم، سپس در نامه به هدایائی که برای پیامبر فرستاده بود اشاره کرد و نامه را با جمله «سلام بر تو» ختم نمود.

در تواریخ آمده که مقوقس حدود یازده نوع هدیه برای پیامبر فرستاد که خصوصیات آن در تاریخ اسلام ثبت است.

از جمله یک طبیب هم خدمت پیامبر فرستاد تا بیماران مسلمانان را معالجه

کند.

پیامبر هدایا را قبول کرد، ولی طبیب را نپذیرفت و فرمود: ما مردمی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمیخوریم، و قبل از سیر شدن دست از طعام بر میداریم، و این امر برای سلامت و بهداشت ما کافی است (و شاید علاوه بر این دستور بزرگ بهداشتی، پیامبر از شخص طبیب که قاعدتا مسیحی متعصبی بود ایمن نبود و نخواست جان خود و مسلمانان را بدست او بسپارد).
اینکه مقوقس سفیر پیامبر را گرامی داشت و هدایائی برای حضرت فرستاد و نام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در نامه بر نام خود مقدم نمود، همگی حاکی از این است که او دعوت رسول خدا را در باطن پذیرفته بود، و یا حد اقل تمایل به اسلام پیدا کرد ولی به خاطر اینکه موقعیت او متزلزل نگردد از اظهار تمایل به اسلام به طور آشکار خودداری میکرد.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۰

۲ - نامه برای قیصر روم:

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد بن عبد الله الى هرقل عظيم الروم سلام على من اتبع الهدى اما بعد فاني ادعوك بدعاية الاسلام اسلم تسلم يؤتك الله اجرک مرتين فان توليت فانما عليك اثم الاريسين «يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون» از محمد فرزند عبد الله به هرقل بزرگ و پادشاه روم درود بر آنها که پیروی از حق کنند، تو را به اسلام دعوت میکنم اسلام آور تا در امان و سلامت باشی خداوند به تو دو پاداش دهد.

(یکی پاداش ایمان خود و دیگر پاداش کسانی که به پیروی تو ایمان می آورند) اگر از آئین اسلام روی گردانی گناه اریسیان (نژاد رومی و جمعیت کارگران) نیز بر تو خواهد بود. «ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت میکنیم که غیر از خدا را نپرستیم، کسی را شریک او قرار ندهیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به خدائی نپذیرد، هرگاه آنان از آئین حق سر برتابند بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم».

ماء مور ابلاغ رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به «قیصر» مردی به نام «دحیه کلبی» سفیر پیامبر عازم روم شد ولی پیش از آن که به قسطنطنیه به مرکز حکومت قیصر برسد اطلاع پیدا کرد که قیصر به قصد

زیارت بیت المقدس قسطنطنیه را ترک گفته است لذا با
استاندار «بصری» «حارث بن ابی شمر» تماس گرفت و ماموریت
خود را برای او شرح داد.
ظاهراً پیامبر هم اجازه داده بود که دحیه نامه را به حاکم بصری بدهد تا او نامه
را به قیصر برساند.
پس از آنکه سفیر پیامبر با حاکم تماس گرفت استاندار، «عدی بن حاتم» را
خواست و او را مأمور کرد تا همراه «دحیه» بسوی بیت المقدس برود و نامه
را

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه: ۶۰۱

به حضور قیصر برساند.
ملاقات سفیر با قیصر در شهر «حمص» صورت گرفت، اما قبل از اینکه
ملاقات صورت گیرد کارپردازان دستگاه گفتند: باید در مقابل قیصر سجده
کنی و در غیر این صورت به تو اعتنائی نخواهد کرد، «دحیه» آن مرد
هوشیار گفت: من برای کوبیدن این سنتهای نابجای همه راه آمده‌ام، من از
طرف صاحب این نامه آمده‌ام تا به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان
برود و جز خدای یگانه کسی پرستش نشود، با این عقیده چگونه ممکن است
برای غیر خدا سجده کنم؟!
منطق نیرومند فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد اعجاب آنها
قرار گرفت، یک نفر از درباریان گفت: بنابراین میتوانی نامه را روی میز
مخصوص سلطان بگذاری و برگردی کسی جز قیصر دست به نامه‌های روی
میز نمیزند، «دحیه» از او تشکر کرد و نامه را روی میز گذارد و بازگشت.
قیصر نامه را گشود ابتدای نامه که با بسم الله شروع شده بود توجه او را
به خود جلب کرد و گفت: من غیر از نامه «سلیمان» تا کنون چنین نامه‌ای
ندیده‌ام! بعد مترجم خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند.
زماندار روم احتمال داد نویسنده نامه همان پیامبر موعود انجیل و تورات باشد
در صدد برآمد تا از خصوصیات زندگی وی اطلاع بدست آورد دستور داد تا
سراسر شام را گردش کنند شاید نزدیکان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و
یا کسی که از اوضاع وی اطلاع دارد بیابند، اتفاقاً در همان ایام ابو سفیان و
دسته‌های از قریش برای تجارت به شام که جزء روم شرقی بود آمده بودند،
مأمور قیصر با آنها تماس گرفت و آنها را به بیت المقدس برد، قیصر از آنها

سؤال کرد آیا در میان شما کسی هست که با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیوند خویشاوندی داشته باشد.

ابو سفیان گفت: من با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از یک طایفه هستیم و در جد چهارم به هم میرسیم، سپس قیصر از او سؤالاتی کرد و او به ترتیب پاسخ گفت:

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۶۰۲

۱ - حسب و نسب محمد چگونه است؟ ابو سفیان گفت: از خانوادهای اصیل و شریف است.

۲ - در نیاکان او کسی هست که بر مردم سلطنت کرده باشد؟ - نه.

۳ - آیا پیش از آنکه ادعای نبوت کند از دروغ پرهیز داشت؟ - بلی محمد مرد راستگو بود.

۴ - چه طبقه‌های با او مخالفاند و چه جمعیتی از او طرفداری می‌کنند؟ - طبقه اشراف با او مخالفاند افراد عادی و متوسط خواهان وی هستند.

۵ - از پیروان او کسی مرتد شده و از آئین او بازگشته است؟ - نه.

۶ - آیا پیروان او رو به فزونی هستند؟ - آری.

سپس قیصر به ابو سفیان و همراهان او گفت: اگر این گزارشها صحیح باشد حتماً او پیامبر موعود است. من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمیدانستم که از قریش خواهد بود، من حاضر در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام پای او را شستشو دهم (یکی از احترامات که در آن زمان معمول بوده است).

من پیشبینی میکنم آئین و حکومت او سرزمین روم را خواهد گرفت.

«قیصر»، «دحیه» را خواست، او را احترام کرد و پاسخ نامه پیامبر (صلی

الله علیه و آله و سلم) را نوشت و هدیه‌های نیز همراه آن، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاد و علاقه خود را نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن نامه منعکس نمود.

